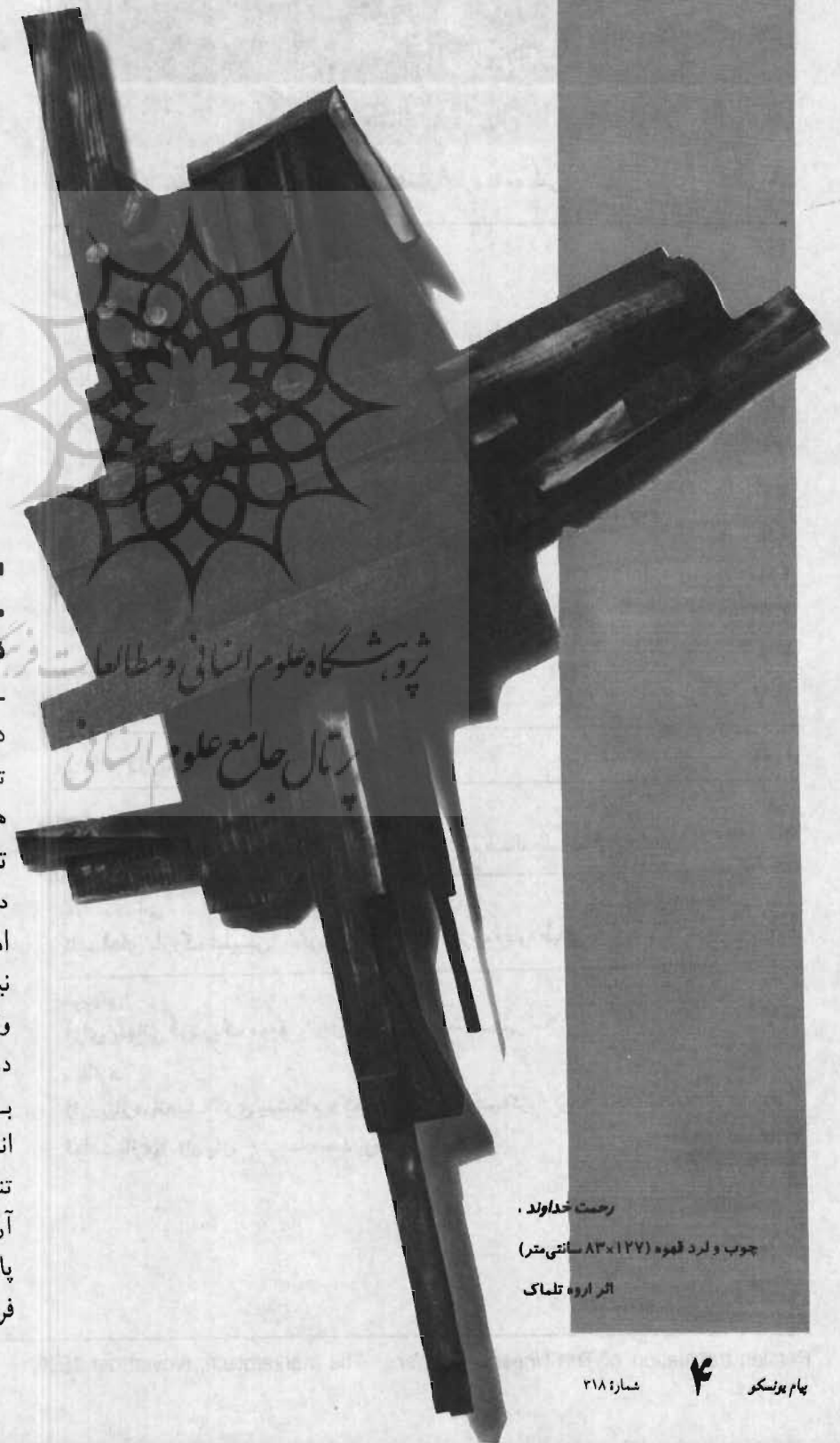


هنر، روایت‌گر گذر آدمیان بر این خاکدان است

آثار هنرمند هائیتی تبار، اروه تِلماک
Hervé Télémaque که از زندگیش
الهام گرفته، آمیزه‌ای است از نقاشی، کولاژ،
بازیافت یا ابداع مواد مختلف و
انواع خطاطی. او از رهگذر این
به هم پیوستگی‌های گوناگون بر سر آن است
که «توان تازه‌ای» را به تصویرها و واژگان
بازبخشد. تِلماک در اینجا در پاسخگویی به
پرسشهای ژولیت بوسان، سیر تحول هنری
خود و برداشتش را از نقاشی
روشن می‌سازد.

■ شما از سی و پنج سال پیش در فرانسه زندگی
می‌کنید، اما آثارتان یادآور فزاینده ریشه‌ها و
فرهنگ هائیتیایی شماست ...

— من در ۱۹۵۷ هنگام به قدرت رسیدن فرانسوا
دووالیه، پورتو پرنس را به مقصد نیویورک ترک کردم
تا در هنرکده Art Student's League نقاشی بخوانم.
هرچند فقط سه سال در ایالات متحده به سر بردام، به
تعبیری صرفاً از آن رو امریکایی هستم که در حوضه
دریای کارائیب به دنیا آمده‌ام، منطقه‌ای که نزدیک
امریکا و تابع الگوهای امریکایی است. اما در
نیویورک نگران شدم که مبادا هویتم را از دست بدهم.
وانگهی تاحدی به دلیل همین هویت جویی‌ام بود که
در سال ۱۹۶۱ به فرانسه آمدم. می‌خواستم خود را
بازیابم. به علاوه در نیویورک، اکسپرسیونیسم
انتزاعی، از نفس افتاده و در سنت پرستی
تنگ نظرانه‌ای محبوس می‌شد که باب میل من نبود.
آن زمان درست اندکی پیش از نوآفرینی زاده هنر
پاپ بود. از این گذشته، فرانسه بخش جدایی‌ناپذیر
فرهنگ هائیتی، خیال‌پروریهای آن و رابطه‌اش با



رحمت خداوند .

چوب و لرد قهوه (۱۲۷×۸۳ سانتی‌متر)

اثر اروه تِلماک

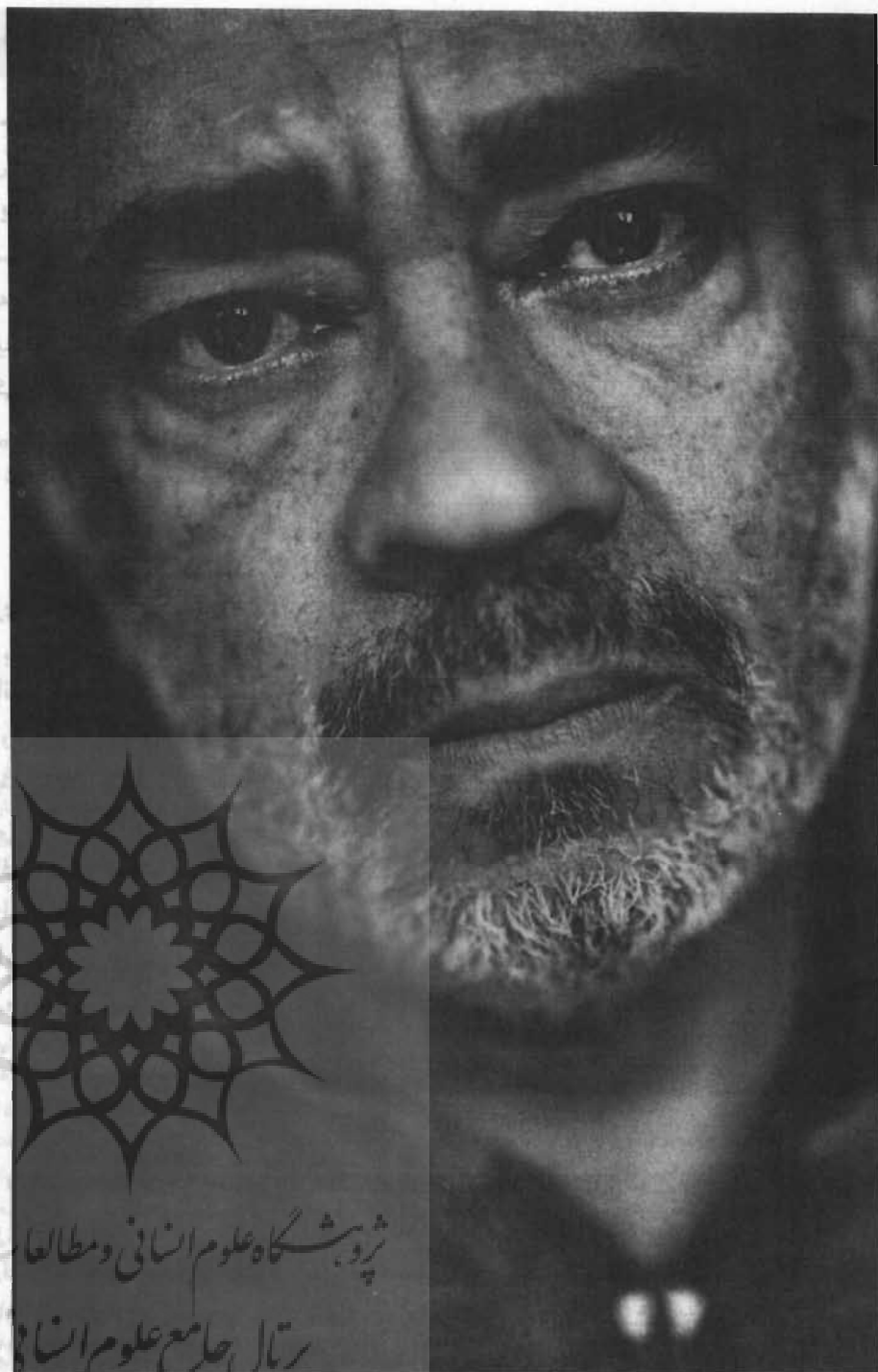
این خودشناسی طبعاً به انواع پرسشگریهای اخلاقی می‌انجامد: روابط میان انسانها، عشق، سازماندهی اجتماعی. یکی از درسهای سوررئالیسم که لحظه‌ای کنارش نگذاشته‌ام این است که هنر دیداری فقط سرچشمه لذت زیباشناختی نیست، بلکه غایت نیروی آن در بیان تجربه‌ای زنده و دریافتی بلندپروازانه از زندگی نهفته است. هنر روایت‌گر گذر آدمیان بر این خاکدان است.

■ رابطه با زبان، در تمام آفریده‌های شما، حضوری برجسته دارد.

— شیفته شعر هائیتیایی هستم، بویژه اشعار ژاک رومن و کارل بروار که هویتی سیاه را مشخص می‌سازد. شعر هائیتی بسیار زود با تاریخ استعمار در سن‌دومینگ، بردگی و انقلاب هائیتی در ۱۸۰۲ درگیر شد و مفاهیم سیاه‌پوستی و غرور سیاه بودن را به ارمغان آورد، مفاهیمی که بعدها آنها را در منظومه بلند بازگشت به زادبوم به اوج خود رساند. صرفنظر از این نکته، به سلیقه‌های دوران جوانی خود وفادار مانده‌ام: به شاعرانی مانند رمبو، سن - ژون پرس و آندره برتون. بسیار مایل‌م این جمله سن - ژون پرس را نقل کنم که به هنگام دریافت جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۶۰ گفت: «اگر شعر، آن گونه که مشهور است، «واقعیت مطلق» نیست، نزدیک‌ترین گرایش و نگرش به این واقعیت است و تا غایت مشارکت با آن به پیش می‌رود، چنان که گویی واقعیت در شعر به خود آگاهی می‌رسد».

■ شما چگونه کار می‌کنید؟

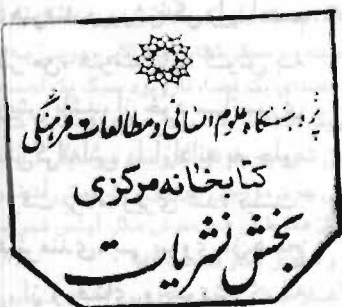
— کار من را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد. نخست نوعی بازی با زبان است، سپس — در وهله دوم — اندیشه‌ای سراپا تجسمی، جرقه‌وار این بازی را پربار می‌سازد. مرحله سوم، هنگامی است که اینها را سرهم می‌کنم. تکنیک در واقع فقط به این واپسین مرحله مربوط می‌شود که در مقایسه با تازگی اندیشه آغازین و بازی خیال‌پردازانه با شکل، فرعی به حساب می‌آید. طراحیهای زغالی بزرگ من که هستند و از یکپارچگی سبک شناختی بیشتری برخوردارند، می‌کوشند با ثبت هر چه ساده‌تر یک خیال‌پردازی، خاطره یا میل، در خدمت اندیشه صوری قرار گیرند. در این طراحیها، اشیا به نشانهای سلحشوری، توتم‌ها و نشانه‌ها بدل می‌شوند. درباره تکنیک خود نیز باید بگویم که با مواد ساده کار می‌کنم: چوب، چسب، انواع پیچها. از گیره هم استفاده می‌کنم. شیفته

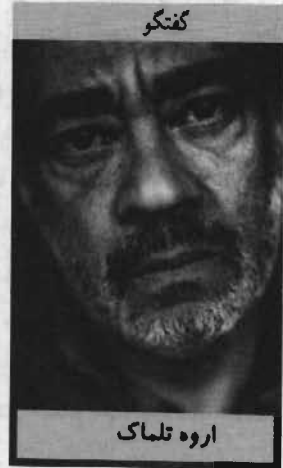


زبان است. از آن جا که هائیتی فرانسوی زبان است، بازگشت به اروپا در حکم رفتن به سوی ارزشهای پرورش‌دهنده من بود.

■ تا چه حد از سوررئالیست‌ها تأثیر پذیرفته‌اید؟

— سوررئالیست‌ها ارزشهایی را به من نشان داده‌اند که هنوز هم بر توان آفرینش‌گرانه‌ام حاکم‌اند. رابطه من با هنر از راه تجربه روان‌کاوانه، قابل تعریف است. به ارزشهای تجسمی آفریده آرشیل گورکی، جورجو د کیریکو، رنه ماگریت، مارسل دوشان بسیار نزدیک مانده‌ام. سوررئالیست‌ها به من آموخته‌اند که هنر ممکن است ابزاری برای درک دنیا و خود ما باشد.





اروه تلماک

ابزارهای اولیه‌ای مانند اره هستیم که گاهی جایگزین قلم یا سمباده می‌شود.

به عنوان مثال از طراحیهای زغالی و اشیایی یاد می‌کنم که در نمایشگاهی از آثارم در سال ۱۹۹۴ عرضه شدند. نام این نمایشگاه، زغال طراحی و لرد قهوه، سوگواری، طراحی، اشیاء، بود. برای اشیاء، رنگ مایه طبیعی لرد قهوه را به کار بردم، البته به شیوه‌ای طنزآمیز. زغالهای سیاه یادآور شب هستند، اما قهوه چه بسا نمودار گذار تاریکی به روشنایی، گذار شب به سپیده‌دمان باشد — و به علاوه محصولی بیگانه و استعماری است که مایه شادکامی سفیدپوستان بوده است.

■ درباره رنگ چه نظری دارید؟

— رنگ را همانند نشانه به کار می‌برم. در ۱۹۸۶ هنگامی که حاکمیت خاندان دووالیه پایان گرفت، مردم هائیتی رنگ قرمز و آبی — رنگهای پرچم ملی کشور — را به نحو نمادینی به کار بردند. این انفجار نمادین آزادی از یوغ سی سال دیکتاتوری بود. از سرگشتگی و پریشان‌حالی مردم میهنم بی‌نهایت متأثر شدم، مردمی که برای اثبات حیات خود، جز این نشانه و علامت ابتدایی قرمز و آبی، چیزی برایشان باقی نمانده بود. من نیز رنگهای تخته‌شستی خود را به این دو عنصر، به این نشان کمینه هویت کاهش دادم.

■ شما از برخوردی روشنفکرانه‌تر به سوی ارزشهای ساده‌تر تحول یافته‌اید ...

— شاید با بالا رفتن سن، آدم ساده‌تر می‌شود! شاید در گذشته برای خلق آثارم به بازیهای زیاده‌روانه با ابزارها پرداخته‌ام، اما حالا اعتماد به نفس بیشتری پیدا کرده‌ام. مگر هر هنری به سادگی و گمنامی نمی‌گراید؟ نقاشان با اشیاء و اندیشه‌ها تفنن‌گری می‌کنند، نشانه‌ها را به کار می‌گیرند و خیال پرداز و رؤیابین هستند. غالباً هنرمند و روشنفکر را با هم یکی می‌انگارند. به نظر من، هنرمند باید گوش به فرمان ندای درون خویش باشد، از خود سانسوری پرهیزد تا شور آفرینش‌گرانه‌اش را آزادانه به جلوه درآورد. هنر من هیچ وقت برنامه‌ریزی شده نیست. بهترین چیز هر هنرمندی، بی‌پیروی از هیچ برنامه‌ریزی دقیقی، از ژرفنای وجودش زبانه می‌کشد. همچنین به گمانم خوب است که بگذاریم خاطرات مان نیز سربرکشند. در این جا نمونه‌ای را ذکر می‌کنم. روزی همین که عکس زنی از ساکنان

حلبی آبادی در سووتو (افریقای جنوبی) را دیدم، تصویر پاهای سنگین دایه پیرم کریستیان در ذهنم زنده شد. میان این دو هیچ پیوستگی مستقیمی وجود نداشت، اما فرصتی برای سربر کشیدن خاطره‌ای پیش آمده بود. به نظر من در هنر دروغ وجود ندارد.

■ شما در مقام هنرمند، در جامعه و فرهنگ کنونی در چه جایگاهی ایستاده‌اید؟

— به گمانم هنرهای دیداری گرفتار بحران هستند، و وقت بازگشت به چیزهای ساده و ابتدایی فرا رسیده است. عشق به طراحی بر کار کنونی من حاکم است. طراحی روی صفحه کاغذ آسانتر از نقاشی کردن است. از طراحی با یک خیز به اشیاء گذر می‌کنم و این یعنی بازیابی رنگ، زیرا من پیش از هر چیز نقاش هستم. یا اگر می‌پسندید، نقاش جفت و جور کار. نقاشی را پیشرفته‌ترین هنر دیداری و جایگاه بزرگترین پیچیدگیها می‌دانم. هنرها به نظرم وسیله‌ای طبیعی برای تفاهم بهتر میان فرهنگهای گوناگون

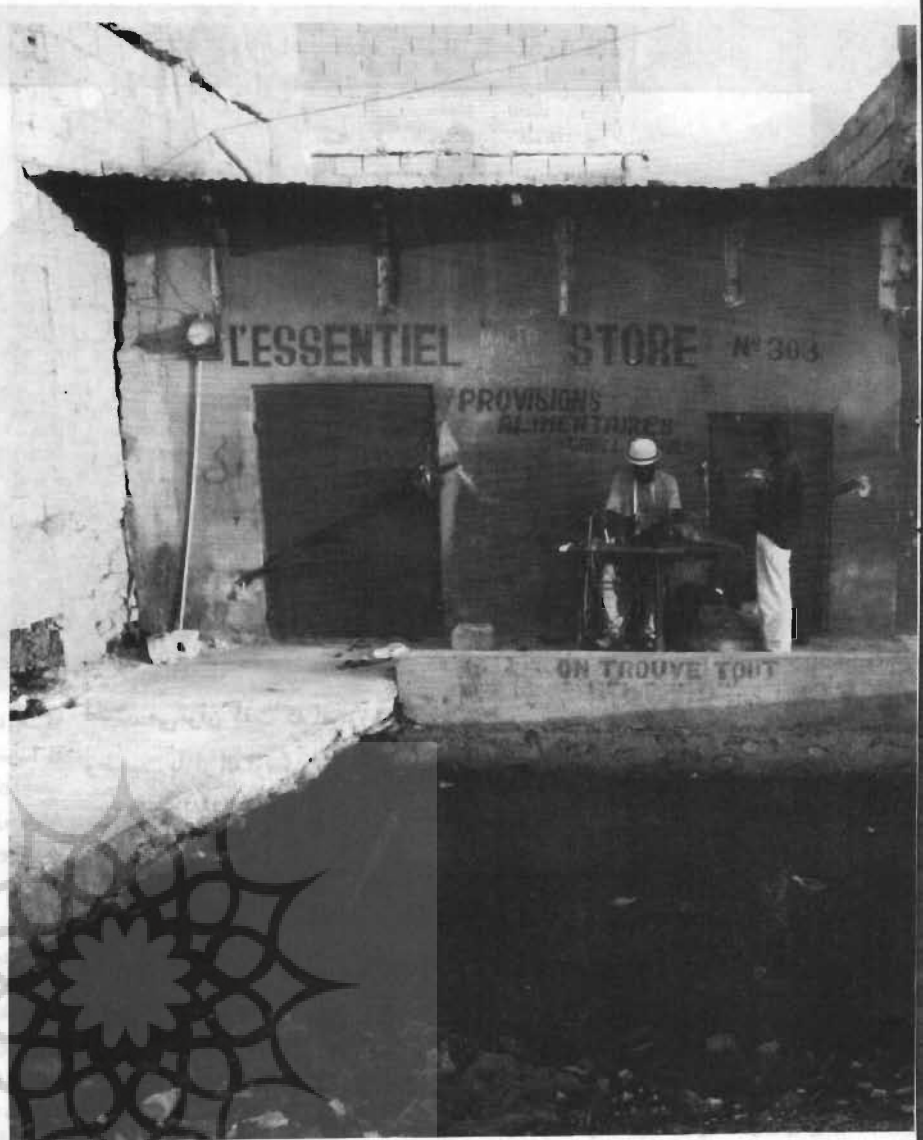
ندارد. اما خیل عظیم هنرمندان بزرگ امریکایی را ببینید! آنان نشان می‌دهند که هنر، ضروری و مفید است — وگرنه به وجود خود ادامه نمی‌داد. موزه‌ها و سیل بازدیدکنندگانشان مؤید کامل همین نکته‌اند.

■ آیا هنر معاصر از هنری قدیمی‌تر برخاسته است؟

— توجه عمومی به هنرهای دوران گذشته در آغاز این قرن با گیوم آپولینر شاعر پدیدار شد. خود من در طول سفری به مصر بود که مبنایی را برای هنر مدرن یافتم. در هنر مصریان باستان توجهی برای برخی گزینه‌های بزرگ دیده‌ام: روشنایی سبک، صراحت و پیوند با زبان. همراه با خط تصویری، از تصویر نقاشی شده به نشانهٔ مکتوب گذر می‌کنیم، چیزی که بسیار مدرن است: ما هنوز گرفتار معضل گذر از نوشتار به عامل دیداری هستیم. در همین مصر بود که الهامی را یافته‌ام که چه بسا طلیعهٔ تمام فرهنگ غرب است. و هرگز بهتر از آن هم آفریده نشده است. به نظر من خط تصویری ظرافت بی‌حد و پیچیدگی گسترده‌ای در سخن دارد. به‌رغم این پیچیدگی، من مسحور دسترس‌پذیری بسیار سادهٔ این هنر و توجه آن به جنبه‌های اساسی به دور از کوچکترین نشانی از گرایش به ناتورالیسم هستم، من البته فقط دربارهٔ جنبه‌های تجسمی سخن می‌گویم، زیرا قادر به خواندن رمز تمام آفرینش‌شناسی مصری نیستم. هنر باستانی مصر با طراحی ظریف و حجم‌شناسی دقیق خود، به عنوان مثال در تضاد کامل با سادگی پیکره‌سازی حوضهٔ اقیانوس اطلس قرار می‌گیرد که آن نیز یکی از قله‌های هنر جهانی به حساب می‌آید. همراه با مصریان دنیایی کامل ساخته شده است، درحالی که در گینهٔ جدید، آوای انسان نخستین به گوش می‌رسد که به خاک و خدایان نزدیک‌تر است.

■ آیا آموزش هنر در حال حاضر می‌تواند هنرجویان را به هنر معاصر آگاه‌تر سازد؟

— برخلاف اندیشه‌های رایج، به نظر من هنر مدرن، حتی هنر انتزاعی، دسترس‌پذیرتر از هنر عظیم رنسانس است که غالباً به شناخت اسطوره‌های بزرگ و دین نیاز دارد. هنر مدرن آینه‌ای مستقیم‌تر است و برای ارتباط متقابل میان اثر هنری و بینندگان سازگاری بیشتری دارد. در بسیاری از موارد پرسشی در باب ظواهر است که معمولاً به کاربرد طنز روی می‌آورد تا شاید پیچیدگیهای دوران ما را بهتر بیان کند.



خیاطی در یکی از محله‌های پورتو پرنس

(هائیتی)

هستند. ببینید، ما همگی بی‌آنکه بدانیم، غرقه در جاز هستیم. دستاورد سیاهان در عرصهٔ موسیقی بسیار مهم است؛ درک سرشت سیاهان از رهگذر موسیقی امکانپذیر می‌شود. ما همگی مسافرت می‌کنیم، همواره از جایی به جای دیگر می‌رویم... اما بولدوزر تلویزیون جهانی که مجموعه‌های واحدی را در سرتاسر جهان پخش می‌کند، مایهٔ نگرانی من است. احساس می‌کنم که دورانی از روان‌گسیختگی را می‌گذرانیم، بیش از هر زمان دیگری ضروری است که گوش به فرمان ندای درونی خود باشیم و به رؤیاهای مان توجه کنیم. در این جا باز هم به سن - ژون پرس می‌اندیشم که از ما تمنا می‌کرد انسان بر ساخته از گِل را از یاد ببریم.

■ آیا هنر هنوز ضروری به حساب می‌آید؟

— صد البته! اما باید معنای فرهنگ را از نو تعریف کرد. جامعهٔ امریکا را در نظر بگیرید: چه بسا فکر کنید که جامعه‌ای تا این حد پول‌پرست نیازی به هنر